

روانشناسان در میان حافظه بصری و حافظه کلامی، اولویت را به حافظه کلامی داده‌اند برهان چنین تمایزی طبقه‌بندی شدن راحت‌تر کلام است. انسان با نام نهادن بر خود و اشیا توانسته طبقه‌بندی ساده‌ای را به وجود آورد که در نوع خود بسیار تنوع دارد. حافظه بصری اما بسیار دیر شکل می‌گیرد، حتی برای کسانی که دل به تصویر می‌سپارند و در این راه می‌کوشند مدتی طول می‌کشد که

# آشنایی زدایی

## DeFamiliarization

بخش آخر

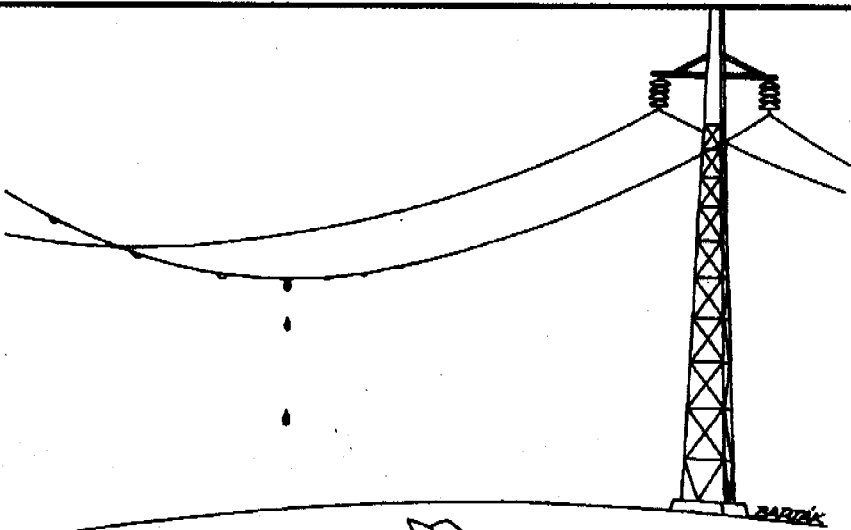
محمدعلی بنی‌اسدی

دیگران هم برسند، از نوع سوژه‌های وودی آلن،  
متصدی بانک به انتظار نشسته تا سارق از راه  
برسد.....

هموطن دگر بارتاک، اسلیوا نیز این‌گونه  
می‌اندیشد: چاپلین سر مردی را در کیک فرو  
برده و به کروئومتر خود نگاه می‌کند و یا  
نتیجه از دواج چاپلین و مونا لیزا، میکی ماوس  
است که قنடاق شده و در بغل آن‌هاست.

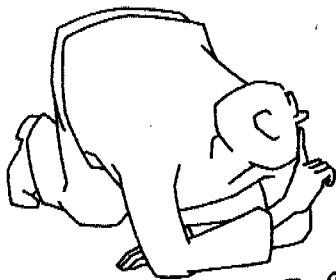
شاید بتوان با دیدن کاریکاتورهایی از این  
دست که در میان طراحان اروپای شرقی فراوان  
است، به این فرض رسید که منطقه اروپای  
شرقی مستعد چنین پندارها و حال و هوایی  
است و این امر در امکانات زبانی آن‌ها نهفته  
است که پیچیدگی خاصی را در نحوه روایت  
آن‌ها خصوصا در زمینه بصری به وجود  
می‌آورد؛ تا حدی که می‌توان طنز این منطقه  
جغرافیایی را به کلی با دیگر کشورها متفاوت  
دانست. تنها کشور ترکیه است که در این  
شکل و شیوه نزدیکی خاصی با آن‌ها دارد.  
هر چند پشتوانه فرهنگی و تاریخی تاثیر مهمی  
دارد، ولی شاید طبقه‌بندی نشانه‌هایی که در  
زیباشناسان وجود دارد، از آثار آن‌ها شکل ویژه‌ای  
پدید آورده است.

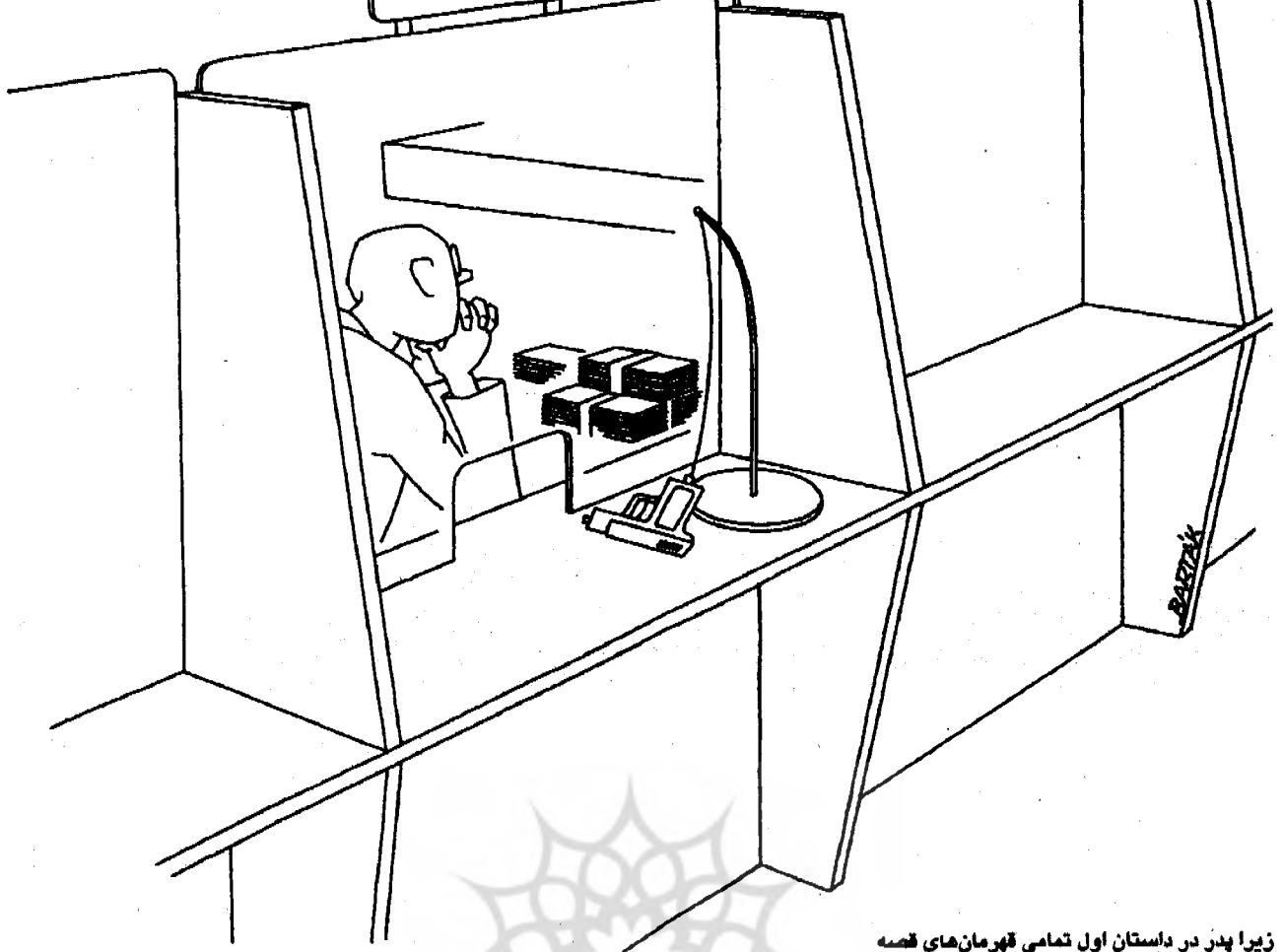
ما در دو مطلب گذشته، قصه‌هایی را از  
اوژن یونسکو را با عنوان شماره یک و شماره  
دو مورد مذاقه قرار دادیم. این نویسنده  
و نمایشنامه نویس با ترفند خاص خود  
توانسته از طریق بازگویی رابطه دختری به  
نام ژوزت با پدرش که شغلی بی ارتباط با  
ادبیات ندارد، تردیدها و شیطنت‌هایش را به  
گونه‌ای به مخاطب نشان دهد که گویی روایت  
خل خل بازی است که پدری با دختر کوچکش  
دارد. در این رابطه، مادر دخترک در بسیاری  
از لحظات یا خواب است یا در بیرون از خانه  
به سر می‌برد و ژاکلین خدمتکاری است که این  
جمله‌اش می‌تواند پایان داستان را رقم زند: «  
شما با این قصه‌ها تا آن دختر را خل می‌کنید»



به زبان خط، سطح، رنگ و سایه روشن مسلط  
شوند. شاید گرفتاری بسیاری از دانشجویان  
هنر این باشد که بسی دیرتر می‌توانند جهان  
پیرامون خود را با نشانه‌های بصری تطبیق  
دهند و در این راه زبان بکشایند. از میان آن‌هایی  
که مسلط به چنین گفتاری (بصری) می‌شوند،  
کمترند آن‌هایی که می‌توانند به گونه‌ای روایت  
کنند که اثرشان همانی نباشد که به ذهن همگان  
می‌رسد؛ مانند برخی از کارهای بارتاک که کمتر  
می‌توان حدس زد که طراح از کجا آغاز کرده تا  
به این مضمون و سوژه رسیده است:

مردی در زیر کابل برق ایستاده و..... نه  
بهتر است خود تصویر را ببینید. یا مردی که  
ما را دعوت به سکوت می‌کند برای اتفاقی که  
قرار است میان دوشاخه و پریز بیفتد. در کنار  
کارهایی از همین طراح که می‌تواند به ذهن





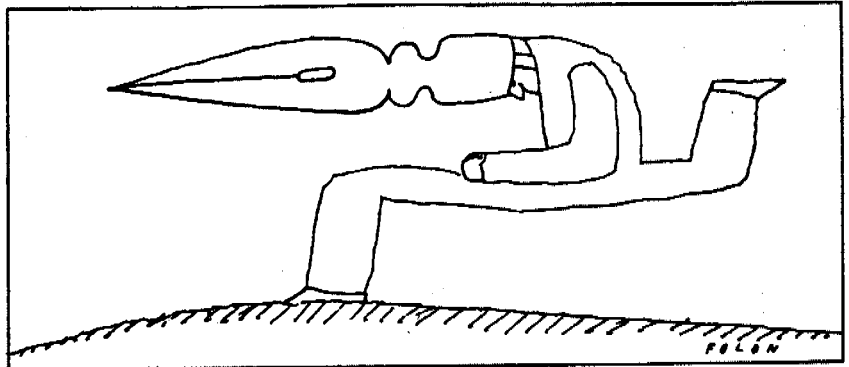
وارد می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که از تخت پایین بیایند و برای خوردن صبحانه پشت میز آشپزخانه بنشینند.

شاید اوژن یونسکو در دنباله دگرگون کردن نشانه‌ها، شکل روایت را نیز دستکاری کند: کاری که ایتالو کالوینو در داستان «اگر شبی از شبهای زمستان مسافری.....» انجام می‌دهد. او داستان‌های متعدد جذابی را آغاز می‌کند ولی هیچکدام را به آخر نمی‌رساند، زیرا توانسته با هر طرفندی از بازگویی ادامه ماجرا طفره رود، شبیه به کاری که در داستان گویی شرقی مرسوم است و بارزترین و آشناترین نمونه‌هایش هزار و یکشب و کلیله و دمنه است. قصه‌ای آغاز می‌شود با قهرمان‌هایی که خود در جایی از داستان شروع به بازگویی ماجرای دیگری می‌کنند که خود روایتی مستقل است؛ مانند وارد شدن به ساختمان خاصی که از سالن اصلی به راهروهای فرعی رفته، کنجکاوانه سرک می‌کشیم و چیزهایی را می‌بینیم که فریفته‌مان می‌کند. دست آخر، بازگشت می‌کنیم به جایی که بودیم و سالن بزرگ را طی کرده، در داستان به رویمان بسته می‌شود و ما غافل از این که کدام یک از این حوادث بر ما بیشترین

پدر به دختر وعده مسافرت می‌دهد و چون جاده یخ‌بندان است و امکان رانندگی با ماشین وجود ندارد، آن‌ها سوار هواپیما می‌شوند. برای پوشیدن لباس، تمامی تکه‌ها نام برده می‌شود و آن‌ها سفارش‌های متعددی از مادر، خدمتکار و همسایه‌ها در مورد مواظبت از خودشان دریافت می‌کنند و جملات تکراری پی‌درپی می‌آیند و دست آخر تنها رویاپردازی پدر است که با دختر ماه را درون بشقاب گذاشته، می‌بلعد و به خورشید نزدیک می‌شوند و از گرما عرق می‌ریزند و دست آخر این مادر است که به اتاق

زیرا پدر در داستان اول تمامی قهرمان‌های قصه و حتی اشیا را به نام ژاکلین می‌خواند: دختری بود به نام ژاکلین، پدری داشت به نام ژاکلین و مادری به نام ژاکلین و عمه‌هایی به نام ژاکلین. در قصه شماره دو، نام اشیا را با هم عوض می‌کند: تلفن را پنیر و پنجره را با صندلی و.....

این قصه‌ها شماره سومی نیز دارد که مخاطب قبل از رویه‌رو شدن با آن در این وسوسه گرفتار می‌آید که حدس بزند نویسنده این بار دست به کدام جابه‌جایی نشانه‌ها خواهد زد. اما این بار روایتی است ساده که گاه با شیطنت‌هایی همراه است و تکرار جملاتی عادی.



تاثیر را داشت؟

اما در دنیای کالوینو، آخری وجود ندارد و کلاه به خونه‌اش نمی‌رسد؛ زیرا قصه به سر نمی‌آید. شاید اگر اوژن یونسکو این داستان کالوینو را خوانده بود، برای قصه‌های سوم و چهارم... می‌توانست ترفندهایی تازه داشته باشد. (این داستان پس از مرگ اوژن یونسکو به چاپ رسیده است)

زمانی که کلمه «روایت» را می‌شنوم، طرحی از فولون به یادم می‌آید که مردی را نشان می‌دهد یا سری از جنس نوک قلم که در حال خیز برداشتن است ولی در انتها، این طرح‌های درخشان

استاین برگ است که مرا احاطه می‌کند. سال‌ها پیش اوژن یونسکو درباره‌اش نوشت:

حروش‌ها و فنون سناول استاین برگ بی‌شمارند، همان‌گونه که مدل‌های نقاشی بی‌شمارند و همان‌گونه که هنرمندان بی‌شمارند او مرد تنها را نقاشی می‌کند، مرد تنها مردی به دور افتاده از جمعیت است و جمعیت، تمامی تنهاییان گردهم جمع شده است. تنها توحش مشترک، این تنهاییان را متحد الشکل می‌کند و تنهایی آن‌گاه ارزش بیشتری می‌یابد.

آن چه را که می‌توانستم گفتم، اما گیریم که هیچ نگفته‌ام. چیزی که می‌خواستم بگویم این است که کنایه‌پردازی لطیف‌تر از سناول استاین برگ وجود ندارد. این همه لطافت پنهان شده در زیر تمسخر، تنها نزد او یافت می‌شود.

استاین برگ از کاریکاتور چیزی عظیم ساخته است. او از افراد کاریکاتور می‌سازد، از همه مردم دنیا، از همه دنیا. به گمانم، هیچ هنرمندی بلد نبوده و یا موفق نشده است که مانند او از کاریکاتور زبان و نقدی ماورا لطیبعه بسازد.»

